

دکتر محمد توحیدفام*

هایک و دموکراسی قانونی

چکیده:

با پایان قرن بیستم و آغاز هزاره سوم میلادی عملاً هیچ رژیم سیاسی در جهان نیست که در صدد مشروع جلوه دادن خود به عنوان یک رژیم دموکراتیک بر نیامده و پرچم دموکراسی را بر فراز مرزهای خود بر نیافراشته باشد. امروز دیگر بحث بر سر این نیست که دموکراسی در بنیان خود خوب است یا بد. بلکه بحث بر سر این است که شکل بهتر و کارآمدتر دموکراسی چیست؟ آنچه که امروز چشم اندازهای جهانی دموکراسی را برجسته می‌سازد توجه به این نکته است که الگوهای رایج دموکراسی نمایندگی اکثریت در سطح ملت - دولت‌ها به واسطه فرآیندهای جهانی شدن زیر سوال رفته‌اند. اگر دولت‌ها دیگر نمی‌توانند فرآیندهای اقتصادی و سیاست ملی را به نام مردم کنترل کنند، پس می‌توان گفت که دموکراسی حتی به عنوان یک ایده‌آل هم زیر سوال رفته است. فریدریش فون‌هایک، از جمله اندیشه‌ورزانی است که سعی دارد با نقد دموکراسی‌های نمایندگی و نظام‌های قانونگذاری کنونی شکل جدیدی از دموکراسی تکثرگرا را ارائه نماید تا امکان گفتگو، مذاکره و مشارکت دموکراتیک در مورد تمام تفاوت‌ها را فراهم نماید. او معتقد است که نه دموکراسی‌های نامحدود بلکه فقط دموکراسی قانونی است که می‌تواند آزادی را محور کار خود قرار دهد.

واژگان کلیدی:

هایک، دموکراسی، قانون، قانونگذاری، حکومت قانون، دموکراسی نمایندگی، دموکراسی اکثریت، دموکراسی نامحدود، دموکراسی قانونی.

* استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

"بررسی موانع توسعه فرهنگی در ایران براساس رهیافت‌های متفاوت توسعه"، مه‌ال ۷۹، شماره ۴۹؛ "گفتنمان اخلاق و سیاست در پارادایم مدرنیته و پسا مدرنیته"، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ "رویکردهای تحول مفاهیم سیاسی"، سال ۸۱، شماره ۵۷؛ "پایان تاریخ در عصر جهانی شدن دموکراسی"، سال ۸۲، شماره ۶۱.

مقدمه

هایک^۱، فیلسوف و اقتصاددان نئولیبرال اتریشی تبار و برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۷۴ میلادی معتقد به کمیته‌سازی قدرت دولت و تقویت توانایی‌های جامعه و فرد است. وی در کتاب *راهی به سوی بردگی*، برنامه‌ریزی متمرکز و دخالت دولت در اقتصاد را زمینه پیدایی *توتالیتاریسم* و *محو آزادی فردی* قلمداد کرده است، اما اثر مهم‌اش در این زمینه کتاب *بنیان آزادی* است. بنا به اعتقاد هایک، دخالت در اقتصاد به بهانه تأمین عدالت اجتماعی، اصل آزادی منفی را خدشه‌دار کرده است. آزادی منفی از نظر وی به معنی فقدان هرگونه اجبار خارجی یا وابستگی به اراده خودسرانه دیگران است و قانون تنها حافظ این نوع از آزادی محسوب می‌شود و این چنین است که *هایک دموکراسی را به معنی حکومت قانون که ربطی به ماهیت حکام و نحوه انتخاب آنان ندارد، می‌داند*. اما به نظر او ممکن است قوانین، خودسرانه وضع شده باشند، به گونه‌ای که موجبات تحمیل اراده خودسرانه دولت را بر فرد فراهم سازند. لذا وی میان دو نوع قانون قائل به تفاوت شده است: یکی قواعد رفتار عادلانه یا قانون بنیادی و دیگری، امریه‌های حقوقی. از دید هایک، قانون واقعی با امریه حقوقی فرق دارد. مصوبات مجالس قانونگذاری الزاماً به معنای نخست نیستند. به نظر هایک اصولاً قانون واقعی که محصول آزادی و اخلاق ناهی است، باید بازدارنده باشد. این قانون ضامن آزادی فردی و حوزه زندگی خصوصی است. قواعد اخلاقی به نوعی دارای بازدارندگی هستند، در حالی که قانون مثبت یا امرانه همانند امریه حکومتی، حدود آزادی فردی را تعیین کرده و محدود می‌نماید. قانون منفی یا ناهی، ضامن تمامیت آزادی افراد است و دولت باید با توسل به همین قوانین بازدارنده، حوزه‌های خصوصی زندگی فرد و آزادی او را تأمین نماید. از این جهت است که معیشت، درآمد و مسکن که جزو امور ماهوی مربوط به زندگی فرد هستند، در حوزه سازوکار بازار قرار

^۱ - F.A. Hayek

می‌گیرند و از محدوده صلاحیت دولت خارج می‌شوند. قانون موردنظر هایک که قانون نوع اول (قواعد رفتار عادلانه) است، خود محصول تکامل اخلاقی جامعه می‌باشد. بنا به گفته وی؛ جهان اجتماع در درازمدت تحت حکومت برخی اصول اخلاقی قرار می‌گیرد که مردم بدان ایمان دارند. تنها اصل اخلاقی که رشد تمدن را ممکن ساخته اصل آزادی فردی است، به این معنی که فرد در تصمیم‌گیری‌های خود به وسیله قواعد رفتار عادلانه هدایت می‌شود نه به وسیله امریه‌های خاص. به همین دلیل در یک نظام قانونمند اراده هیچ‌کس مورد اطاعت نیست، بلکه قانون واقعی صرفاً بیان قواعدی است که مردم آزاد در عمل اجرا می‌کنند و هیچ‌کس این قواعد را به آنها گوشزد نکرده است. (هایک، ۱۹۶۰؛ ۳۵-۳۳) در ادامه به مهم‌ترین دیدگاه‌های هایک در مورد دموکراسی خواهیم پرداخت.

۱- دموکراسی قانونی

درباره دموکراسی، تعاریف، نظریه‌ها و قضاوت‌های متفاوتی ارائه شده است ولی بی‌گمان یکی از بزرگ‌ترین منتقدان دموکراسی‌های دنیای امروز، هایک است. او بر این باور است که برخلاف آنچه روزگاری امید می‌رفت، دموکراسی حفاظ کاملاً مطمئنی در برابر جباریت و ستمگری از کار درنیامده است. به نظر هایک آنچه اعتقاد به دموکراسی را امروز به خطر می‌اندازد مفهوم اساسی دموکراسی نیست، بلکه معانی التزامی افزوده‌ای است که به مرور زمان به معنای اصلی این شیوه خاص تصمیم‌گیری اضافه شده و محتوای آن را این‌چنین وسعت داده است و روشی سالم برای رسیدن به تصمیمات سیاسی وسیعاً قابل قبول، اکنون به بهانه‌ای برای اجرای هدف‌های عمدتاً تساوی‌طلبانه مبدل شده است. قرن‌ها به منظور محدود ساختن اختیارات حکومت‌ها کوشش می‌شد اما ناگهان عقیده بر این قرار گرفت که کنترل حکومت به دست نمایندگان اکثریت مردم ضرورتی برای هیچ نظارت دیگر بر اختیارات حکومت باقی

نمی‌گذارد و از همه ضمانت‌های مختلف مبتنی بر قانون اساسی که در طول زمان به وجود آمده بود، می‌توان صرف‌نظر کرد. به اعتقاد هایدک دموکراسی نامحدود به این شیوه پدید آمد و مشکل امروز همین دموکراسی نامحدود است. اگر نهادهای خاص دموکراسی نامحدود امروزی مآلاً با شکست مواجه شوند، این الزاماً بدان معنا نیست که خود دموکراسی اشتباه بوده، بلکه باید گفت که ما آن را به نادرست استفاده کرده‌ایم. ولی در نهایت شکلی از حکومت که هر اکثریت موقتی در آن تصمیم بگیرد که هر موضوعی که می‌پسندد باید یکی از امور عام و مشمول کنترل آن محسوب شود، زشت و انزجارآور است (هایک، ۱۹۷۳: ۳۶۴۰).

هایک بر این باور است که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محدودیت اختیارات دموکراسی که با ظهور مجامع نمایندگان منتخب به‌طور کلی از میان رفت اصل تفکیک قوا بود و ریشه این گرفتاری، مجالس به اصطلاح قانون‌گذاری بوده‌اند که بر طبق تصور نخستین نظریه‌پردازان حکومت انتخابی به قانون‌گذاری به معنای بسیار مشخص و محدود این کلمه محدود می‌شدند و اکنون به‌صورت هیأت‌های حکومتی برخوردار از قدرت مطلق درآمده‌اند. به اعتقاد هایدک ریشه شر، اختیار نامحدود قوه مقننه در دموکراسی‌های امروزی است، اختیاری که اکثریت پیوسته مجبور به استفاده از آن به نحوی است که اعضاء اغلب ممکن است حتی خواهان آن نباشند. بنابراین، آنچه نامش را اراده اکثریت گذاشته‌ایم در واقع ساخته و پرداخته نهادهای موجود، به‌ویژه قدرت مطلق قوه مقننه است که چون اختیارش حدودی ندارد، سازوکار فرآیند سیاسی آن را به کارهایی سوق می‌دهد که بیشتر اعضاء واقعاً نمی‌خواهند. بدین‌وسیله آرمان قدیمی حکومت قانون یا حکومت تابع قانون، نابود شده است. هرچه نمایندگان اکثریت اقدام به آن را برای حفظ پشتیبانی اکثریت به مصلحت بدانند، پارلمان دارای حق حاکمیت قادر به انجام آن است. ولی بسیار شوخی زشتی است که بر هر چیزی که نمایندگان منتخب اکثریت تصمیم بگیرند، نام قانون بگذارند و بر هر بخشنامه‌ای که آنان صادر

کنند هر قدر هم به سود و یا زیان گروهی از افراد باشد، وصف حکومت قانون اطلاق کنند. به نظر هایک اینکه هنگامی که اکثریت اعمال حکومت را تأیید کند، حکومت قانون حفظ شده است، چیزی به جز بازی با الفاظ نیست. هایک در باب طرفداری از حکومت قانون تا بدانجا پیش می‌رود که می‌گوید:

«گرچه دلایل قوی بر ترجیح حکومت دموکراتیک محدود بر حکومت غیردموکراتیک وجود دارد، باید اعتراف کنم که من حکومت غیردموکراتیک ولی تابع قانون را به حکومت دموکراتیک نامحدود ترجیح می‌دهم» (هایک، ۱۹۷۶: ۱۰۹).

هایک بر این باور است که محدودیت همه چیز از جمله دولت باید به وسیله قانون صورت گیرد. به این صورت که حاکمیت قانون محدودیت‌هایی را بر عرصه قانونگذاری اعمال می‌کند و در واقع آن را به نوعی قواعد کلی محدود می‌کند که به عنوان قانون رسمی شناخته می‌شود و در مورد نحوه بکارگیری قوه قهریه توسط دولت هم این‌گونه است که این قوه باید در زمانی بکار گرفته شود که از قبل در قانون معین شده باشد و این‌که در بعضی کشورها کاربردهای اصلی حاکمیت قانون در اعلامیه‌های حقوق یا قانون اساسی درج شده است و یا این اصل بر اساس سنت استقرار یافته است، چندان فرقی نمی‌کند. پس حکومت تابع قانون به نظر وی ارزش بالاتری دارد و همین ارزش بالاتر بود که روزگاری امید می‌رفت پاسداران دموکراسی در حفظ آن بکوشند. بر این اساس هایک ادعای پیروزمندانه پارلمان بریتانیا مبنی بر این‌که حق حاکمیت را در دست گرفته و می‌تواند حکومت کند، بی‌آن‌که تابع هیچ قانونی باشد را به منزله اعلام مرگ آزادی فردی و دموکراسی می‌داند. به نظر او در قرن هجدهم مجلس عوام با به کرسی نشاندن این ادعای خود که اختیار خزانه عمومی منحصرأ با اوست، در عمل بدین وسیله منحصرأ کنترل حکومت را به دست گرفت (هایک، ۱۹۷۵: ۲۴).

هایک به تدریج این باور را تقویت می‌کند که آنچه ما نام آن را مجلس قانونگذاری می‌گذاریم هیچ موافقت واقعی اکثریت در مورد آنها وجود ندارد و

حمایت از آن در نتیجه معامله به دست آمده است. و چون هر تصمیم این مرجع حکومتی برخوردار از حق حاکمیت دارای «قوت قانونی» است، اعمال حکومتی آن نیز محدود به حدود قانونی نیست و بدتر این که دیگر نمی توان گفت جواز آن، عقیده اکثریت مردم است و تکرار می کند که آنچه را که او آن را به هیچ وجه بهتر از سایر انواع حکومت نامحدود نمی داند، دموکراسی نامحدود است و نه دموکراسی. او همچنان راز حکومت خوب و پاکیزه را در این می داند که بالاترین قدرت باید محدود باشد (هایک، ۱۹۷۹: ۳).

هایک با توجه به انتقاداتی که بر دموکراسی نامحدود وارد می کند، راه حل خروج از این وضعیت و مشکل به وجود آمده را در تقسیم وظایف قانونگذاری و حکومتی میان دو مجمع متمایز قانونگذاری و حکومتی می داند. این دو مجمع عمدتاً دارای یک ترکیب خواهند بود. به اعتقاد او خصلت و شیوه کار و ترکیب مجالس فعلی را وظایف حکومتی چنان به نحو کامل تعیین می کنند که دیگر این مجامع شایسته قانونگذاری به معنای صحیح نیستند. با ترکیب پیشنهادی هایک مجلس قانونگذاری به موجب قانون اساسی محدود به گذراندن قوانین عام خواهد شد و هر دستور خاص یا تبعیض آمیزی که بدهد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. چرا که به نظر او آنچه ما می خواهیم مجلس مقننه ای است که به وضوح نماینده افکار عمومی باشد نه منافع خاص. به گونه ای که اعضای آن همچنین باید مردان و زنانی باشند که به درازمدت بیاندیشند و تحت تأثیر احساسات و سلیقه های متغیر و زودگذر قرار نگیرند. این مهم در درجه اول به استقلال احزاب نیاز دارد، یعنی تأثیرناپذیری از میل به انتخاب مجدد. هایک یک نتیجه بسیار مطلوب تفکیک قوه حکومتی از قوه قانونگذاری را حذف بزرگترین علت تمرکز قدرت می داند. به این صورت که هایک برای رسیدن به این هدف، اصلاحی رادیکال و بنیادی را در قانون اساسی دموکراتیک پیشنهاد می کند. رسیدن به اهدافی خاص (تعیین سیاست) باید در حیطه اختیارات مجمع حکومتی باشد و اعمال آن

مجمع باید با قواعد قابل تنفیذ رفتار عادلانه محدود و مقید گردد. او می‌گوید، هر دو مجمع می‌توانند مجامع دموکراتیک انتخابی باشند، اما نحوه تأسیس آنها باهم فرق دارد (هایک، ۱۹۷۸: ۵۱-۵۲).

مجمع حکومتی میدان مبارزه سیاست‌های حزبی از همین نوع آشنا خواهد بود، اما مجمع قانونگذاری نیاستی دستخوش سیاست‌های حزبی شود. این مجمع باید میدان قضاوت آرا و افکار باشد نه میدان تعارض منافع. این مجمع باید متشکل از افرادی باشد که نسبتاً معمر و جا افتاده باشند و برای دوره‌ای طولانی انتخاب شوند (مثلاً ۱۵ سال) و انتخاب دوباره آنها ممکن نباشد. حاصل کار مجلسی خواهد بود مرکب از مردان و زنانی در فاصله سنی ۴۵ تا ۶۰ سال که هر سال یک پانزدهم آنها جایگزین خواهد شد. مردان و زنانی که بدین ترتیب انتخاب می‌شوند در اوج شکوفایی ذهنی خود خواهند بود. هایک برای تکمیل این طرح، پیشنهاد دادگاه قانون اساسی را می‌دهد که وظیفه‌اش حل تضادها و اختلاف‌های دو مجلس و تضمین این است که هر یک در حوزه صلاحیتی که قانون اساسی برای‌شان تعریف کرده است می‌مانند و از آن تجاوز نمی‌کنند. به نظر هایک شاید به این طریق هنوز قادر به حفظ دموکراسی و جلوگیری از لغزیدن به سوی چیزی شویم که نام آن را دموکراسی توتالیتر گذاشته‌اند (هایک، ۱۹۹۴: ۲۰-۲۲).

هایک در بحث خود از دموکراسی به این نتیجه می‌رسد که تا زمانی که اعمال اکثریت و حکومت‌ها در چارچوب قوانین کلی، محدود باقی بماند لزومی ندارد که فرد از قدرت اجبار در هراس باشد. ولیکن بدون این قبیل محدودیت‌ها، دموکراسی در تضادی بنیادی با آزادی قرار می‌گیرد. پس براساس نظر وی، قدرت سیاسی قهر تنها و تنها در صورتی کنترل خواهد شد که به «حکومت قانون» احترام گذاشته شود. او در عمل بین قانون (قواعد کلی و اساساً ثابتی که شرایط عمل افراد را تعیین می‌کند از جمله قوانین اساسی) و قانونگذاری (تغییرات روزمره ساختار قانونی که کار اغلب حکومت‌هاست) قائل به تمایزی حساس است. شهروندان به نظر وی فقط در صورتی

می‌توانند از آزادی بهره گیرند، که قدرت دولت به وسیله قانون محدود شده باشد، یعنی با قوانینی که مرزهای عرصه عمل دولت را مشخص می‌کنند محدود شده باشد. این اندرز لاک که هرگاه قانون به پایان رسد، استبداد آغاز می‌شود و این مفهوم که اگر قانون به درستی وضع شود، حکومت‌ها را وادار به تضمین زندگی، آزادی و دارایی می‌کند در کانون کار هاید قرار دارد. بنابر برداشت او حکومت قانون شرایطی را فراهم می‌سازد که در آن افراد می‌توانند در مورد این‌که چگونه از نیروها و منابع موجود و در دسترس خود استفاده کنند، تصمیم بگیرند. از این‌رو، محدودیتی جدی فرا راه قدرت قهر و شرط آزادی افراد است. فقط دموکراسی قانونی است که می‌تواند آزادی را محور کار خود قرار دهد. از دیدگاه هاید، دموکراسی فی‌نفسه یک هدف نیست، بلکه یک وسیله و یک ابزار منفعت‌طلبانه برای کمک به تأمین عالی‌ترین هدف سیاسی یعنی آزادی است. بدین ترتیب باید بر عملکردهای دموکراسی محدودیت‌هایی اعمال شود، حکومت‌های دموکراتیک باید محدودیت‌هایی را بر گستره فعالیت‌های مشروع خود بپذیرند. عرصه قانونگذاری حکومت به وسیله حاکمیت قانون محدود می‌شود و باید محدود شود. قانونگذاران نباید در حاکمیت قانون مداخله کنند، زیرا چنین دخالتی عموماً به کاهش آزادی منجر خواهد شد (هاید، ۱۹۴۹: ۷۵-۸۰).

سرانجام دموکراسی قانونی هاید، حد و مرزهای جامعه بازار آزاد و یک دولت حداقل را ترسیم می‌کند. دولت حداقلی که مورد توجه هاید است تنها در سایه قانون شرایط وجودی‌اش تحقق پیدا می‌کند و این امر نیز ارتباط نزدیکی با آزادی موردنظر هاید دارد: وضعی از انسان‌ها که در آن اجبار هر کسی توسط دیگران تا حد ممکن در جامعه کاهش یافته است. همچنین اگر شخصی فقط تابع همان قوانینی باشد که همه هم‌میهنان او تابع آنهایند، اگر او از تهدیدهای دلخواه و تحمیلی دیگران در امان و از آزادی انتخاب کار خود برخوردار باشد و اگر بتواند چیزی را مالک شود و دارایی به دست آورد، هیچ انسان دیگری یا گروهی از انسان‌ها نمی‌توانند او را مجبور به اجرای

دستورهای آنها کنند. البته هایک نظام موردنظر خود را نوعی نظام عدم مداخله به‌شمار نمی‌آورد، زیرا هر دولتی تا اندازه‌ای در ساختار جامعه مدنی و زندگی خصوصی مداخله می‌کند. حکومت فقط با اعمال قواعد کلی می‌تواند به‌طور مشروع در جامعه مدنی مداخله کند، قواعدی که از زندگی، آزادی و دارایی به‌طور همه‌جانبه دفاع کند. به موجب این دیدگاه یک نظام آزاد، لیبرال و دموکراتیک با اعمال قوانینی که مشخص کند مردم چگونه باید ابزاری را که در اختیار دارند به کار گیرند، ناسازگار است. چنان‌که حکومت‌ها در صلاحیت خود مردم برای تعیین هدف‌های‌شان مداخله کنند، به حکومت‌هایی زورگو تبدیل می‌شوند. مثال عمده‌ای که هایک از چنین اعمال زوری به دست می‌دهد، آن نوعی از قانونگذاری است که می‌کوشد موضع مادی گروه خاصی از مردم را تغییر دهد یا به تعمیم عدالت اجتماعی یا توزیعی بپردازد. عدالت توزیعی، همواره دریافت معینی از شایستگی و استحقاق را بر دیگران تحمیل می‌کند. براساس این دیدگاه، تخصیص منابع توسط یک قدرت مرکزی صورت می‌گیرد. به هر روی ارزش خدمات افراد را فقط همگان تنها می‌توانند منصفانه و از طریق یک نظام تصمیم‌گیری که در دانش، انتخاب و تصمیمات آنها مداخله نکند، تعیین کنند و تنها یک ساز و کار مناسب از نظر هایک برای تعیین انتخاب دسته‌جمعی بر مبنایی فردی وجود دارد و آن بازار آزاد لیبرال دموکراتیک است. نظام بازار آزاد مبنای یک دموکراسی لیبرال اصیل است. بازار می‌تواند هماهنگی تصمیمات تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را بدون دخالت یک قدرت مرکزی، استفاده همه افراد را از منابعی که در اختیار دارند در جهت دنبال کردن مقاصد خویش و تکامل یک اقتصاد پیچیده را بدون وجود نخبگانی که مدعی باشند می‌دانند کل نظام چگونه کار می‌کند، تضمین نماید. نظام سیاسی، در مقام نظام تصمیم‌گیری حکومتی، در مقایسه با بازار همواره نظام شدیداً ناقصی خواهد بود. لذا هایک نتیجه می‌گیرد که سیاست یا عمل دولت باید همواره در حداقل و در عرصه

عملیات یک دولت فرا لیبرال نگه داشته شود (باری^۱، ۱۹۷۹: ۱۵-۱۰).

۲- دموکراسی قانونی در بوته نقد

بر اندیشه‌های هایدک در خصوص دموکراسی قانونی و دموکراسی مبتنی بر نظام بازار آزاد لیبرالی انتقاداتی وارد است. در وهله اول، به نظر می‌رسد الگوی هایدک از دموکراسی بازار آزاد لیبرالی همراه با مدل راست نو با نظام سرمایه‌داری صنفی جدید کاملاً ناسازگار است. این اندیشه که جامعه جدید به دنیایی که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بر مبنایی برابر با یکدیگر برخورد کنند نزدیک می‌شود یا می‌تواند به تدریج نزدیک شود، در شرایط ناهمسانی گسترده قدرت و منابع، دست‌کم غیرواقع‌بینانه است. هم کثرت‌گرایان جدید و هم نئومارکسیست‌ها به درک این نکته رسیده‌اند که ناهمسانی قدرت و منابع نه تنها در اقتصاد بازار منظم‌اً باز تولید می‌شود، بلکه خود حکومت‌های لیبرال دموکراتیک نیز از آن دفاع می‌کنند. به نظر می‌رسد تبعیضی که در نتیجه این وضع در صحنه سیاسی پدید می‌آید تقریباً برای تمام مکاتب نظریه دموکراتیک معاصر به جز راست نو، قابل درک است. لیبرالیسم به‌طور کلی و راست نو به‌طور اخص تصویری از بازار ارائه می‌دهند که ساز و کاری فاقد قدرت و صرفاً هماهنگ‌کننده است و با این کار ماهیت تحریف‌کننده قدرت اقتصادی را در رابطه با دموکراسی نادیده می‌گیرند. (هایک، ۱۹۸۱: ۲۰-۲۲)

امروزه واقعیت به اصطلاح بازار آزاد با انگاره بغرنجی از شکل‌گیری بازار، ساختارهای انحصار چندجانبه و انحصاری، الزام‌های نظام قدرت صنفی و شرکت‌های چند ملیتی، منطبق عملیات بانک‌های تجاری و رقابت اقتصادی بلوک‌های قدرت مشخص می‌شود. دنیای امروز دنیایی نیست که در آن بتوان از این ادعا به صراحت دفاع کرد که بازارها ساز و کارهای آزاد دارند و پاسخگویی انتخاب جمعی‌اند. البته استراتژی هایدک در مورد عقب‌نشینی دولت، از حمایت سیاسی قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند

^۱ - N.P. Barry

شده است. این دستاورد تا اندازه‌ای از کسب موفقیت در بسیج بدبینی، بی‌اعتمادی و نارضایتی گسترده از بسیاری از نهادهای مداخله‌گر و دیرپای دولت رفاهی ناشی می‌شود. این همه به معنای آن نیست که اغلب کسانی که از شیفتگی‌شان نسبت به جنبه‌هایی از دولت رفاهی کاسته شده است، نتولیرال‌اند، بلکه به معنای تأکید بر شواهدی حاکی از وجود نارضایتی مشخص در میان گروه‌های کم‌درآمد و زنان از برخورد نهادهای دولت رفاهی و تلقی این گروه‌ها از تأمین منافع‌شان در قالبی بیش از پیش انعطاف‌ناپذیر، پدرسالارانه و بوروکراتیک است. هایک با طرح این ادعا که مشکلات فوق پیامد طبیعی دموکراسی توده‌ای به‌طور کلی و خط‌مشی‌های سوسیالیستی مداخله‌گر به‌طور اخص است، سرمایه سیاسی را با موفقیت از زیر ضربه این نارضایتی خارج کرده است. در حالی که بی‌تردید بسیاری از احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات در نتیجه این حمله از گردونه خارج شده‌اند، محتمل نیست که استراتژی راست نو در بلندمدت تداوم داشته باشد (هایک، ۱۹۸۸: ۲۰-۱۰). دلایل متعددی وجود دارد که از احتمال خطای استراتژی آن مبنی بر عقب‌نشینی و ترسیم مجدد خط و مرزهای میان دولت و جامعه مدنی حکایت می‌کند. واگذاری حل مسائل بنیادین تولید و تخصیص منابع به بازار، ریشه‌های عمیق مشکلات دیرپای اقتصادی و سیاسی را نادیده می‌گیرد: به عنوان مثال نابرابری‌های گسترده درونی هر یک از دولت‌های ملی و میان این دولت‌ها که منشاء کشمکش‌های قابل ملاحظه است، فرسودگی صنایع کارخانه‌ای در بسیاری از کشورهای غربی در حالی که این صنایع در بعضی کشورهای دیگر مورد حمایت قرار می‌گیرند و از کمک‌های برنامه‌ریزی شده استفاده می‌کنند و شکل‌گیری نوعی تقسیم کار جدید بین‌المللی. به‌علاوه در بافت اقتصاد سرمایه‌داری صنفی، کوشش به منظور تجدید ساختار دموکراسی لیبرال از درک ارزش‌های بنیادین آن و در رأس همه، آزادی انتخاب، اتکا به خود و کمک داوطلبانه، جدایی‌ناپذیر است (دست‌کم در زمان نخست‌وزیری تاچر، اصول اعلام شده ضد بوروکراتیک، ضد سلسله‌مراتبی و ضد اقتدارگرایی کابینه وقت، مستقیماً با ایجاد یک دولت نیرومند بیش از پیش متمرکز برای

حفظ بازار آزاد و دفاع از فعالیت‌های آن همراه با اثرات فوق‌العاده نابرابری که بر فرصت‌زدگی گروه‌ها و طبقات دارد در تناقض قرار گرفت). در هر حال ناگفته نماند که امروزه نظام بازار آزاد با حداقل مداخله دولت در سایه تلاش‌های اقتصاددانی مثل هایک مورد پذیرش تمامی نظام‌های سیاسی اعم از چپ و راست قرار گرفته است (باتلر^۱، ۱۹۸۳: ۱۷۰).

اما در وهله دوم، بحث حاکمیت قانون؛ که با در نظر گرفتن توسل و تأکید هایک به مسئله آزادی و پشتیبانی راست نو از آن، ماهیت تناقض‌آمیز میان اصول نظری و عملی را می‌توان بهتر روشن کرد. این تأکید بدان‌گونه که توسط هایک بیان شده، بی‌تردید نیرومند است، اما بر مفهوم فوق‌العاده محدود و بحث‌انگیزی از آزادی استوار است. با فرار دادن تمامی مسائل توزیعی به مثابه مسائلی که فی‌نفسه با حاکمیت قانون در تقابل‌اند، مسائل مربوط به نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و نژادی از حوزه تحلیل و بررسی مسایل سیاسی خارج می‌شوند و این در شرایطی است که این نابرابری‌ها، محور برداشتی کلی از ماهیت آزادی در جامعه جدید محسوب می‌شود. به علاوه، گرچه فرق میان قانون و قانونگذاری از بسیاری جهات اهمیت دارد، اما این تفاوت از دیدگاه هایک کمی مشکوک به نظر می‌رسد، زیرا در خدمت حذف بعضی مسائل مهم از عرصه سیاست درمی‌آید، و با آنها به صورتی برخورد می‌کند که گویی موضوع مناسب عمل سیاسی قلمداد نمی‌شوند (گامبل^۲، ۱۹۹۶: ۲۰۵-۲۰۱).

این کوشش به منظور کنار گذاشتن مجموعه‌ای از مسائل از عرصه ملاحظات دموکراتیک، حتی اگر موفقیت‌آمیز باشد، میدان بحث و کنترل دموکراتیک را محدود می‌کند. به علاوه در دنیایی که شواهد جدی مبنی بر نابرابری فزاینده طبقاتی، فرهنگی، جنسی و منطقه‌ای وجود دارد، به سختی می‌توان درک کرد که آزادی - آزادی پیشبرد سلیقه، دیدگاه‌ها، قابلیت‌ها و مقاصد شخصی - چگونه می‌تواند تحقق یابد، چنانچه

^۱- E. Butler

^۲- A. Gamble

شرایطی گسترده‌تر از آنچه را که تحلیل هایک مجاز می‌دارد ملحوظ نکنیم. در اینجاست که مارکسیست‌ها و جدیدتر از آنها طرفداران مکتب اصالت زن یعنی فمینیست‌ها، قوی‌ترین انتقادات خود را متوجه آموزه‌های لیبرالی هایک کرده‌اند: به اعتقاد اینان برخورداری از آزادی صرفاً به معنای برخورداری از تساوی در مقابل قانون نیست، بلکه به معنای برخورداری از توانایی لازم برای دنبال کردن رشته فعالیت‌های مختلف نیز هست. این دیدگاه فمینیست‌ها، به جهت آن است که هایک فقط یک نوع از برابری را می‌پسندد و آن هم برابری در برابر قانون است. البته ناگفته نماند که هایک نه تنها با برابری اقتصادی مخالف است، شگفت‌تر این‌که با عدالت اجتماعی هم مخالفت می‌ورزد. اما این بدان معنا نیست که او طرفدار بی‌عدالتی اجتماعی یا هر نوع دیگر از بی‌عدالتی است. به گفته هایک، بی‌عدالتی نقض تعهد توسط فرد است - نقض قاعده رفتاری عادلانه. به نظر وی در جامعه‌ای آزاد و در اقتصاد بازار، مسئله بی‌عدالتی اجتماعی نمی‌تواند پیش بیاید، زیرا بی‌عدالتی اجتماعی به معنای توزیع ناعادلانه ثروت است (گری^۱، ۱۹۸۴: ۸۵).

علاوه بر نقد فوق دو نوع نقد دیگر بر اساسنامه آزادی و یا دقیق‌تر بر قانون اساسی دو مجله هایک وارد است: نقد اول را «رانلد همووی»^۲ ایراد کرده است. به نظر او تقسیم قدرتی که در قانون اساسی دو مجله پیشنهاد شده است یا عملی نیست و یا اگر عملی باشد، بعید است بتواند با آن قوت و قدرتی که مدنظر هایک است از آزادی حفاظت کند. او می‌گوید چنین قانون اساسی‌ای هیچ حمایت و حفاظت اضافی برای آزادی فراهم نمی‌آورد. بنابراین هایک به‌رغم طرح پیچیده و ساخته و پرداخته‌ای که برای حکومت ارائه می‌دهد، در نهایت به همان محدودیت‌های اصلی خود در مورد کیفیات صوری قواعد رفتاری که نخست در کتاب *بنیان آزادی* خود به عنوان یگانه راه محفوظ ماندن از حکومت خودسرانه مطرح کرده بود بازمی‌گردد. البته در برابر این نقد

^۱ - John Gray

^۲ - Ronald Hamowy

باید گفت که تجربه تاریخی به هیچ‌روی نشان نمی‌دهد که آن مسائل قضایی و حقوقی که هموری به آنها اشاره دارد حل ناشدنی هستند. به عکس هایک، با پذیرش این‌که دامنه آزادی فردی باید در معرفی و باز تعریف دائمی حقوقی و بازبینی قضایی باشد، به دنبال آن است که قانون اساسی یا اساسنامه‌ای را پی‌ریزی کند که در آن قدرت توسعه‌طلبانه حکومت مدون مهار شده باشد. قانون اساسی‌ای که در آن تقسیم قدرت کاملاً روشن و واضح است و البته همیشه غیرقابل بحث و منازعه نیست، از آن نوعی که پیشنهاد دو مجلس به تصور درمی‌آورد، قانونی است که احتمال توسعه بی‌پایان دامنه فعالیت‌ها و مداخلات دولت را که در همه جوامع مدرن شاهدش هستیم کمتر می‌کند (کوکاتاس^۱، ۱۹۸۹: ۵۱-۵۰).

نقد دوم توسط «جان گری» ایراد شده است. به اعتقاد او هیچ چارچوب یا شالوده نهادی تاکنون تمهید نشده یا حتی به تصور درنیامده است که بتواند بدون استثنا در همه موارد آزادی فردی را از همه دست‌اندازی‌های ناموجه مصون بدارد (گری، ۱۹۹۳: ۶۵). در پاسخ باید اذعان داشت که در عین این‌که پیشنهادهاى هایک نمی‌تواند به‌طور کامل پاسخگوی همه چشم‌اندازهای آشوب‌هایی باشد که هر جامعه‌ای باید دوره به دوره با آن روبرو شود، اما دلیلی نیست که گمان بریم پاسخی بهتر از پاسخ او وجود دارد.

نتیجه‌گیری

در این‌که هایک از کارکرد دموکراسی در جامعه پیشرفته صنعتی ناخشنود است تردیدی نیست و او آن را در شکل دادن اکثریتی سازمان‌یافته برای حمایت از برنامه‌های خاص به نفع گروه‌های خاص توصیف می‌کند - فرآیندی که به گونه‌ای پارادوکسیکال نتایجی برخلاف اصول اخلاقی اکثریت به بار می‌آورد. هایک تأکید می‌کند که سیاستمداران دموکراتیکی که سعی دارند حکومت را به دست بگیرند و دولتی تشکیل

^۱ - C. Kukathas

دهند چاره‌ای جز این ندارند که به این گروه‌ها رشوه بدهند - که این منجر به حاکمیت چیزی می‌شود که بتنام و جان استوارت میل، آن را حاکمیت منافع شوم می‌خواندند. در اینجا هایک سیاستمداران را مسئول وضع موجود نمی‌داند، بلکه ساختار خود دموکراسی را مستعد پیش آمدن چنین وضعی می‌بیند. هایک دو خطر عمده دموکراسی‌های نامحدود را یکی گرایش به خودسری و حاکمیت ستمگرانه اکثریت که برخلاف قانون عمل می‌کنند و دیگری انتقال تدریجی حاکمیت اکثریت به حاکمیت کارگزاران دولت، می‌داند. در اینجا است که او راه‌حل را بازگشت به تفوق قواعد رفتار عادلانه یا حکومت قانون و دموکراسی قانونی می‌داند و برای رسیدن به این هدف، همانگونه که دیدیم هایک اصلاحی رادیکال و بنیانی را در قانون اساسی دموکراتیک پیشنهاد می‌کند. چرا که برای قاعده‌مند کردن قدرت نهادها و ساختارهای دولت به یک ساختار دموکراتیک درونی نیاز است.

در هر حال متفکری مثل هایک به همراه سمت‌گیری جنبش راست نو از سیاست‌های وی، کمک ارزنده‌ای به مباحث مربوط به حکومت دموکراتیک کرده است. پس هیچگاه نمی‌توان نقش او را در نقد نظام‌های توتالیتر در بجهت جنگ جهانی دوم منکر شد، مسئله‌ای که جهانیان تازه بعد از وقایع سال‌های ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۱ بدان پی بردند (قابل ذکر است که نفرت او از این نظام‌ها به اندازه‌ای بود که حتی سوسیالیسم را هم مردود می‌شمرد و نازیسم و استالینیسیم را گونه‌های راست و چپ آن می‌دانست).

تلاش‌های افرادی چون هایک در مبارزه با توتالیتریسیم باعث شده تا امروز بار دیگر رابطه دولت، جامعه مدنی و مردم تحت فرمان، به یک مسئله مهم سیاسی تبدیل شده و دریافت‌های مربوط به خصوصیت رابطه دولت و دموکراسی در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به بعد مورد بحث و مجادله واقع شود. در هر حال هایک کسی است که دغدغه اساسی وی آزادی فردی است و بیم آن دارد که مبدا نظام‌های نوین سیاسی با نام دموکراسی به دام نظام‌های توتالیتر بیافتند، چرا که امروزه هیچ کشوری نیست که پرچم دموکراسی را بر فراز مرزهای سیاسی خود

برنیافراشته باشد. پس امروز چندان شکی در مقبولیت دموکراسی نیست و تنها سخن از اشکال کارآمدتر دموکراسی است که باید مورد توجه قرار گیرد و این که جلوی تخطی دولت‌هایی که به نام دموکراسی دست به اقدامات غیربشر دوستانه می‌زنند گرفته شود. به همین جهت هایدک به خاطر جلوگیری از دموکراسی نامحدود، دموکراسی قانونی و محدود را در سایه حکومت قانونی پیشنهاد می‌دهد.

منابع و مأخذ:

- 1- Barry, N.P. (1979). *Hayek's Social and Economic Philosophy*. London: McMillan.
- 2- Butler, E. (1983). *Hayek: His Contribution to the Political and Economic Thought of our Times*. Hounslow: Temple Smith.
- 3- Gamble, A. (1996). *Hayek: The Iron Cage of Liberty*. Oxford: Polity Press with Basil Blackwell.
- 4- Gray, J. (1984). *Hayek: On Liberty*. Oxford: Basil Blackwell.
- 5- Gray, J. (1993). *Post-Liberalism: Studies in Political Thought*. London: Routledge.
- 6- Hayek, F.A. (1944). *The Road to Serfdom*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 7- Hayek, F.A. (1949). *Individualism and Economic Order*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 8- Hayek, F.A. (1960). *The Constitution of Liberty*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 9- Hayek, F.A. (1973). *Law, Legislation and Liberty. Vol.1: Rules and Order*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 10- Hayek, F.A. (1975). *Full Employment at any Price?*. London: Institute of Economic Affairs.
- 11- Hayek, F.A. (1976). *Law, Legislation and Liberty. Vol.2: The Mirage of Social Justice*. London: Routledge and Kegan Paul.

- 12- Hayek, F.A. (1978). *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 13- Hayek, F.A. (1979). *Law, Legislation and Liberty. Vol.3: The Political Order of a Free People*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 14- Hayek, F.A. (1981). *The Principles of a Liberal Social Order*. London: Routledge and Kegan Paul.
- 15- Hayek, F.A. (1988). *The Fatal Conceit: The Errors of Socialism*. edited by w.w. Bartley III. London: Routledge.
- 16- Kukathas, C. (1989). *Hayek and Modern Liberalism*. Oxford: Clarendon Press.